

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

که آیا در باب اوامر احتیاط قصد واقع می شود یا قصد خود امر احتیاطی؟ این بحث گذشت. مثلاً اگر انسان می خواهد فرض کنید من باب مثال، احتیاط من باب مثال عمره را در هر روز انجام بدهد، حالا رجاء به قول آقایان. آیا باید قصد واقع بکند، یعنی قصد یک امری که واقعا به عمره خورده، لکن خب ایشان نمی داند امر هست یا نه، احتیاط می کند تا به آن واقع برسد. یا نه، خود قصد احتیاط بکند. به تعبیر ایشان مثل نذر؛ اگر نذر کرد نماز شب بخواند، در وقتی که نیت می کند می گوید، دو رکعت نماز شب مستحب به جا می آورم؛ چون ذاتا که مستحب است یا دو رکعت نمازی که نذر کردم به جا می آورم، عنوان ثانوی.

ایشان می گوید هر دو درست است. در ما نحن فیه هم درست است، می شود عنوان احتیاط. مرحوم نائینی این را اشکال می کند. ایشان می گوید نه، چون احتیاط طریقت دارد، باید واقع را در نظر بگیرد نه عنوان احتیاط. دقت کردید؟

و حکم العقل برجحان الاحتیاط بحسنه انما یکون طریقاً الی ذلک؛ چون این ناظر به واقع است. لا انه نشأ عن مصلحة فی نفس ترک ما یحتمل الحرمة؛ نه اینکه خود این احتیاط یک مصلحتی داشته باشد.

و فعل ما یحتمل الوجوب، بحیث یکون ترک المحتمل و فعله بما انه محتمل ذا مصلحة؛ بله، بعد ایشان متعرض همان اشکال که دو سه روزه ما متعرض شدیم. مرحوم استاد هم از ایشان نقل کرده بودند که استحباب احتیاط شرعاً به قاعده ملازمه مشکل می شود. حالا حکم عقلی اش تا اینجا. استحباب شرعی اش مشکل است. خب این بحث گذشت دیگر تکرار نمی کنیم. به خاطر اینکه قاعده ملازم به قول معروف، چون نائینی قائل به قاعده ملازمه است. استاد واضح نبود قاعده اش.

و قاعده ملازمه به تعبیر مرحوم نائینی جایی جاری می شود که در سلسله علل احکام باشد. عرض کردم این سلسله علل که اینجا مرحوم نائینی آورده یا مثلاً احکام من حیث المبدأ؛ مبدأ که آنجا می گویند یا من حیث المنتهی، مرادشان از مبدأ ملاکات است؛ علل الاحکام هم مرادشان ملاکات است. اصطلاح کردند حالا گاهی می گویند ملاکات، گاهی می گویند مبدأ، گاهی می گویند علل. به اصطلاحات خیلی به اصطلاح مقید نشویم.

ایشان می گوید اگر ما جایی ملاک را کشف کردیم به حکم عقل؛ مثلاً فرض کنید ملاک این است که خیابان ها اسفالت بشوند، تمیز بشوند، به حکم عقل. اینجا می توانیم استحباب شرعی را دریاوریم. مثلاً بگوییم مستحب است شرعاً که خیابان اسفالت بشود. با اینکه در روایت اسفالت نداریم. این را می شود فهمید. ملاک مراد این است.

اما اگر در سلسله معلول بود به قول ایشان یا به قول ما در سلسله امثال در مرحله امثال، یا به تعبیر دیگر توی مرحله به اصطلاح منتهی، می گویند من حیث المنتهی، یا به تعبیر خود بنده در مرحله هفتم. ما امثال را در مرحله هفتم قرار دادیم؛ چون یک جعل بود، یک مبادی جعل بود، سه تا مبادی جعل بود که اولش ملاکات بود، بعد حب و بغض بود، بعد اراده و کراهت بود، بعدش هم جعل بود. بعد از جعل هم ارسال رسل بود، مرحله پنجم، بعدش هم مرحله وصول به مکلف بود، آخرش هم امثال.

مرحوم نائینی می گوید اگر در مرحله امثال حکم عقل باشد، قاعده ملازمه در آن جاری نیست. چرا؟ خب توضیحش را ما عرض کردیم. چون اینها معتقدند مرحله امثال کلاً به عقل واگذار شده. شارع توش تصرف نمی کند. اصلاً شارع در مرحله امثال تصرف ندارد. شارع گفته نان بخر، چه کار دارد شما از خیابان بروید، پرواز بکنید، با شرکت واحد بروید، پیاده بروید. او به این کارهایش کاری ندارد، او می گوید نان بخر.

این مرحله امثال در اختیار عقل است. دقت فرمودید؟ چون در اختیار عقل است دیگر توش مسئله قاعده ملازمه نمی آید. این نظر مرحوم نائینی. بله، این در حالا چون این مطلب از کتاب آقای خویی هم خواندیم. این تکرار همان است دیگر فعلاً، و اما اذا كان الحكم العقلي واقعا في سلسلة معلولات الاحكام، تعبیر ایشان، تعبیر به معلول کردند من حیث المنتهی می گویند، امثال هم می گویند، من الاطاعة والعصيان وما يستتبعهما من الثواب والعقاب؛ تمام این مراحل را عقلی می دانند.

از آن عقلی است که استکشاف حکم شرعی هم نمی شود کرد. چرا؟ چون می گویند شارع کارش به مقام امثال نیست. حالا این یک تعبیر، معلولات الاحکام. یک تعبیر دیگر هم عرض کردم در عده ای از کتب آمده که ظرف امثال، ظرف سقوط تکلیف است نه ثبوت تکلیف. لذا کار شارع نیست. یک اصطلاح دیگر هم دارد. همه اینها یک مطلب است. دقت فرمودید؟

اگر اصطلاحات مختلف می خوانیم می بینیم ذهنتان مشوه نشود. خلاصه بحثش این است که مقام امثال صد در صد در اختیار عقل است و حکم عقل است. مقام جعل تمام می شود در مقام امثال. یا عرض کردم به تعبیر بعضی از آقایان مقام امثال مقام سقوط تکلیف

است نه مقام ثبوت تکلیف. این تعبیر هم دارند، سلسله معلولات الاحکام هم دارند. منتهی هم دارند؛ ما هم تعبیر خاص خودمان که مرحله هفتم را گفتیم.

و الحكم العقلي في باب الاحتياط يكون من القسم الثاني لما عرفت انه طريق محض، چرا از قسم دوم است؟ چون ایشان می گوید در باب احتياط نظر به واقع است نه به خود امر احتياطي. امر احتياطي مندرک است. به آن نظر نداریم.

طريق محض لتخلص عن فوات المصلحة و الوقوع في المفسدة النفس الامرية؛ البته من یک توضیحی را عرض بکنم. مراد این آقایان از کلمه احتياط در اینجا همان است که ما کرارا عرض کردیم در اصطلاح ما احتياط به مستوای عقل نظری. مراد از احتياط به مستوای عقل نظری یعنی شما مجموعه اعمالی را انجام بدهید که بدانید به واقع رسیدید. همین مسئله فرض کنید حالا بخواهیم این کلمه اینها را به اصطلاح ریاضی در بیاوریم به قول آقایان فرمول ریاضی؛ مثلا این جور باشد، الف + ب + ج + همین جور الی حالا... به اضافه مساوی است مثلا با دال؛ دال یعنی واقع. این مراد یک فرمول اینجوری است. شما در هر جایی این فرمول را می توانید به کار ببرید. مجموعه احتمالات؛ بیست تا، پنج تا، ده تا، شش تا، هشت تا، احتمالات که باشد اتیان اینها مساوی است با واقع. این اسمش احتياط است.

پس احتياطي که آقایان می گویند این است. این که هی ایشان می گوید نظر به واقع، روشن شد؟ چون در این احتياط شما تمام اطراف محتمل را انجام بدهید برای اصابه به واقع. من اسم این را گذاشتم احتياط به مستوای عقل نظری. مراد ما از عقل نظری یعنی مثل یک فرمولی است، شما شش تا احتمال می دهید، هر شش تا را انجام می دهید، پس می گوید مساوی با واقع؛ پس ما به واقع رسیدیم. چهار تا را انجام می دهیم به واقع؛ پنج تا را انجام می دهیم؛ دو تا را انجام می دهیم؛ مقدار احتمالات.

لذا مرحوم نائینی نظر مبارکشان این است که در باب احتياط شما نظرتان به واقع. از استاد خواندیم که نه خود امر احتياطي را قصد بکنیم. خود آن هم می شود قصد بشود.

س: اصلا دخالت امر نظری در احتياط ثابت است؟

ج: نخیر، آن را بعد حالا خواهیم گفتیم.

س: چطور به مستوایش می شود احتياط ثابت بشود؟

ج: نه ما اصلا قبول نداریم. اصل اشکال ما همین است. این که می گویند لا اشکال فی رجحان الاحتیاط عقلا و نقلا، این را قبول نکردیم. چون این احتیاط که به مستوای عقل نظری است، هیچ دلیل عقلی ندارد که رجحان داشته باشد. هیچ نکته عقلی بر رجحانش وجود ندارد. هیچ دلیل شرعی هم بر رجحانش وجود ندارد. انشاء الله عرض می کنیم؛ چون این را چند دفعه هم سابقا گفتیم.

عرض کردیم در مجموعه روایاتی که ما الحمد لله همه را خواندیم نزدیک هفتاد و هشتاد تا روایت بود. به نظرم در کتاب وسائل ۶۷ بود، در جامع الاحادیث بیشتر. مجموعه روایت ما یک روایت که اثبات بکند حسن احتیاط به این معنا، اتیان محتملات، نداریم. یک چیزی است در ذهن آقایان آمده، والا همچنین چیزی ما نداریم.

علی ای حال کیف ما کان چون گذاشتیم حالا حرفهایشان را بخوانیم حرف های اعلام را، بعد مناقشات خودمان را عرض بکنیم. به هر حال ایشان می گوید غرضم شرح عبارت مرحوم نائینی بود. این که می گوید طریق محض لتخلص عن فوات المصلحه و الوقوع فی المفسدة النفس الامریه؛ این که هی واقع را در نظر می گیرد، می خواستم این نکته را عرض بکنم که مراد اینها از این احتیاط آن احتیاط عقل نظری است. یعنی شما مجموعه احتمالات را انجام بدهید به واقع می رسید.

فهو نظیر حکمه بحسن الاطاعه و قبح المعصیه؛ البته آقای خویی فرمودند نه این دو تا با هم فرق می کنند، در باب احتیاط می شود اثبات مولویت کرد.

فلا یمکن اثبات استحباب الاحتیاط شرعا من طریق قاعدة الملازمه، الا از یک راه دیگر، البته آقای خویی جور دیگر فهمیدند عبارات مرحوم نائینی را. شاید هم مرحوم نائینی در درس این جور گفتند.

نعم یمکن ان یستفاد استحبابه الشرعی من بعض الاخبار الواردة فی الترغیب علی الاحتیاط؛ یعنی بعضی از اخبار معلوم می شود که خود نفس احتیاط را بما هو احتیاط کار به واقع نداریم. خودش کار خوبی است. ملاک خوبی در آن هست. خود همین کار. و آن ملاکش این است که اگر انسان احتیاط کرد، ارتکاب حرام برایش سخت تر می شود، سهل می شود ترک حرام.

کقوله علیه السلام من ارتكب الشبهات نازعته نفسه ان يقع فی المحرمات؛ ادامه اش نوشته که پیدا نشد. و قوله علیه السلام من ترک الشبهات کان لما استبان له من الاثم اترك؛ البته اینجا من فقط یک مطلب عرض می کنم چون بعد توضیح می دهم؛ این مراد از اثم چیست. مثلا اینها این طور مرحوم نائینی و استاد این طور تصور کردند. مثلا یک کلامی که محتمل الغیبه است؛ یقینا غیبه نیست، محتمل است. شما اگر این را ترک کردید استماع کردید، برای آن جایی که یقینا غیبه است بهتر ترک می کنید. این یک جور معنا.

یک معنا اینکه نه اصولا اگر شما حتی کلام محتمل الغیبه را ترک کردید، گناهان دیگر هم آسان می شود ترکشان برای شما نه خصوص این غیبت. دقت بکنید. مثلا دروغ هم ترک دروغ، یعنی به عبارت اخری مراد هر شبهه با خود معصیتش نیست. مراد شبهه است با کل معاصی. و ان المعاصی حمی الله تعبیر آن معاصی است. شما اگر غیبت محتمل را هم ترک کردید، بلا نسبت دزدی را هم ترک می کنید، بلا نسبت کذب را هم ترک می کنید، بقیه گناهان. خوب دقت بکنید.

مرحوم نائینی در اینجا این جور فهمیده، من ترک الشبهات کان لما استبان له من الاثم، شبهات همان اثم. روشن شد این نمی دانم دقت کردید؟ تارة ما این جور معنا می کنیم که اگر شما غیبت محتمل را ترک کردید، غیبت یقینی را به طریق اولی ترک می کنید. این یک جور. یک جور دیگر نه، اگر شما نفس خودتان را آزمایش کردید که حتی محتملات حرام را انجام ندهید، در مقابل خدا حرام واقعی را هم انجام نمی دهید؛ می خواهد از این جنس باشد یا جنس دیگری باشد. دروغ هم نمی گوید. وقتی شما غیبت احتمالی را ترک کردید دروغ هم نمی گوید. بلا نسبت دزدی هم نمی کنید؛ نگاه به نامحرم هم نمی کنید مثلا.

این اینجا نیست که اگر شما یک شبهه ای را چون نائینی اینجا نظر به واقع گرفته، اگر این جور معنا کردیم این برای مثلا به اصطلاح یک راهی است برای اینکه انسان نفس خودش را تقویت بکند؛ نفس خودش را آزمایش بکند؛ نفس خودش را آماده بکند برای ترک محرمات الهیه. نه خصوص شبهه. من یرتع حول الحمی او شک ان يقع فیه؛ او شک را به صیغه معلوم بخوانید، بعضی به صیغه مجهول می خوانند غلط است. آن روایتی هم که مال حدیث ثقلین است انی یوشک ان ادعی، یوشک به صیغه معلوم بخوانید. او شک فعل است ان يقع فاعلش است. مجهول نیست که مجهول بخوانیم. آنجا هم یوشک ان ادعی؛ ان ادعی فاعل یوشک است.

من یرتع، ببینید خب در آنجا دارد فان المعاصی حمی الله؛ خوب دقت بکنید. معاصی یعنی کل گناهان را حساب کرده نه خصوص آن که مشتبّه است. ان المعاصی حمی الله. آن وقت اگر کسی نزدیک این بشود، ممکن است در حمی، منطقه قرقگاه، منطقه ممنوعه، ممکن است در قرقگاه وارد بشود. در لغت عربی منطقه ای را که حاکم قرار می دهد که کسی در آن وارد نشود این را اصطلاحا حمی می گفتند. این یک بحث اقتصادی همه است سابقا متعرض شدیم که آیا اصولا حکومت ها حالا کار نداریم حکومت های غیر دینی؛ حکومت های ملتزم دینی می توانند حمی قرار بدهند؟ فرض کنید یک منطقه سرسبزی است، این را قرار بدهند برای یک جهت معینی یا برای جهت مثلا خود حاکم یا غیر حاکم. این محل اشکال است بین مسلمانان، بین علمای اهل سنت. بین علمای ما خیلی مطرح نشده؛ چون روایت دارد لا حمی الا لله و لرسوله بین اهل سنت محل کلام است و قطعاً هم رسول الله (ص) حمی قرار داد. یک منطقه ای بود در حدود بیست میلی

با مکه با مدینه حدودشش فرسخی مدینه. سرسبز بود، آب کمی بالا بود، آنجا سبز بود. پیغمبر (ص) آنجا را منطقه ممنوعه قرار داد برای اسب‌های مجاهدین و نیروهای رزمنده که کس دیگری حق ندارد مثلاً حیوان‌هایش را آنجا ببرد. این اصطلاحاً حمی آن طوری.

من یرتع حول الحمی اصل حمی در اسلام ثابت است که رسول الله (ص) انجام دادند. انما الکلام خود سنی‌ها هم دارند، ما هم به اینجور، چون طبیعتاً می‌دانید شیعه چون حکومت دستش نبود، این بحث‌هایی که بالاخره یک طرفش به حکومت می‌خورد، اینها بیشتر در محل کلامشان واقع نشد. بحث این بود که الان حکومت می‌تواند این کار را بکند یا نه. حالا فرض کنید حکومت دینی یعنی حکومت مشروع. حالا هر راهی که مشروعیت هست، ولایت فقیه هست، بیعت هست، هر چی که هست، کار به مشروعیتش نداریم. کاری به منشأ شرعیتش نداریم. اگر حکومتی مشروع شد، می‌تواند حمی قرار بدهد یا نه؟ آن لا حمی الا لله و لرسوله را یک جور خاصی معنا کردند. چون این در طول تاریخ بوده که سلاطین و خلفا یک مناطقی را خاص خودشان قرار می‌دادند.

علی ای حال من وارد آن بحث نمی‌شوم یک بحث اقتصادی است. من فقط گاهی اوقات اشاره می‌کنم که ما بحث‌های خوبی داریم که متأسفانه در حوزه‌های شیعی مطرح نشده به خاطر عدم ابتلاء و لکن در بین اهل سنت از همان قدیم مطرح است. یکی همین بحث حمی.

علی ای حال من یرتع حول الحمی، پیغمبر (ص) تشبیه کردند. این تشبیه راجع به معاصی است خوب دقت بکنید نه تشبیه به خصوص آن گناه. یعنی اصولاً معلوم می‌شود که اگر انسان مثلاً نزدیک غیبت رفت، این دیگر در گناه توی آن حمی نزدیک است واقع بشود. در آن حمی همه چیز هست، فقط غیبت که نیست. کذب هست، دزدی هست، نظر بد، الی آخره. ماشاء الله محرمات زیادی هست.

علی ای حال این آقای که محرمات الشریعه نوشته فعلاً به چهار هزار تا رسانده. علی ای حال این محرماتی که هست، خوب چون من کراراً سابقاً در بحث مکاسب متأسفانه ما در فقه یک باب معینی برای محرمات نداریم. فعلاً در فقه ما به خاطر مکاسب محرمه آمده و الا جایی ما تعرض فقهی علمی راجع به محرمات یعنی فقهی که احادیث و بررسی و اجتهادی باشد، راجع به محرمات نداریم.

من یرتع حول الحمی او شک ان يقع فیه؛ حالا البته مرحوم نائینی می‌گوید، آقای خوبی هم این را قبول کردند. آقای خوبی قبول کردند متین جدا. مرحوم نائینی می‌فرمایند بله از این هم می‌توانیم در بیاوریم استحباب. این را من هم تأکید می‌کنم چون می‌خواهم بعد ردش بکنیم، مناقشه بکنیم، از الان با تقویت بگوییم که بعدش معلوم بشود بخواهیم رد بکنیم چه بگوییم.

و علی کل حال فلا شبهة فی حسنه العقلی و امکانه، و اما العبادات، البته در کتاب رسائل شیخ این بحث را آورده که آیا در عبادات به قول آقای خویی جایی که اصل رجحانش ثابت نیست، حالا روایتی آمده یا قولی هست، آیا می شود بگوییم حسن احتیاط. مرحوم شیخ در اینجا فرموده است اقواهما انهم لا یصح. اشکال کرده که اقوی. نائینی هم تعجب کرده، یعنی با تعجب می گوید چطور شد، بله، بل قوی العدم فی هذا المقام ان بئانه فی الكتب الفقهیه و الرسائل العملیه علی خلاف ذلك، خیلی عجیب است این مطلب. یعنی بناء مرحوم شیخ انصاری.

و قد نقل ان كلمة اقواهما لم تكن فی نسخة الاصل؛ من فعلا خودم از مرحوم آقای بجنوردی و اینجا چیزی نشنیدم. نمی دانم نائینی از کجا نقل کردند. من این قسمت را از ایشان نشنیدم. همین است که اینجا در مقرر فرموده نقل.

و ذلك هو المظنون، منظور همین است که بعید است شیخ گفته باشد. البته خواهیم گفت صحیح هم پیش ما همین است. همین اقواهما همین صحیح است. لکن خب مرحوم نائینی و دیگران اشکال کردند.

فان النفس تأبی ان یکون مثل الشیخ ینکر امکان الاحتیاط فی العبادات، البته ایشان تعبیر به حسن احتیاط کردند نه امکان. مع ان ما ذکر فی وجه ذلك فی غایة الضعف و السقوط؛ علی ای حال بد جوری به مرحوم شیخ، با اینکه مرحوم نائینی مودب است در این قضایا غالباً. فان مبنی الاشکال، آن وقت متعرض در آن اشکالی که آقای خویی متعرض شدند و جواب دادند. علی ما ذکره الشیخ، اعتبار قصد تقرب و امر در صحت عبادت؛ عرض کردم کرارا و مرارا کلمات اعلام، چون مسئله ذات اهمیت است من گاهی بعضی مسائل را تکرار می کنم. در این اعتبار عبادت سه قول رئیسی وجود دارد. یکی اینکه قصد امر می خواهد، لیس الا و بقیه قصدها بر می گردد به قصد امر، مثل قصد تقرب، قصد دخول جنه، قصد فرار من النار. یکی اینکه نه همه بر می گردد به قصد تقرب؛ قصد امر هم بر می گردد به قصد تقرب. آنهای دیگر هم بر می گردد به قصد تقرب.

ظاهر عبارت مرحوم اینجا این است که همه یکی هستند. تقرب و امر و اینها یکی هستند.

یک رأی دیگر هم هست که نه، هر کدام جدا هستند. قصد امر یکی است، تقرب یکی است، نمی دانم مثل ظاهر این عبارت. فرار من النار یکی است، دخول شبهه الی الجنبه یکی است، هر کدام هست، و همه اینها کافی است.

و ما کرارا عرض کردیم صحیحش این است که فقط قصد امر است. بقیه باید ارجاعش بشود به قصد امر. حالا به قول امروزی به قول قدما دلالت تضمینی التزامی. به هر حال یک نحوه اشعاری، یعنی باید منشأش قصد امر باشد. این هم چند بار گفتیم همین تازگی هم عرض کردیم. این که ایشان نوشته قصد تقرب و الامر نه، قصد الامر.

البته مرحوم آقاضیاء من دیگر درس امروز را به همین جا تمام کنم. مرحوم آقاضیاء اشکال می کند می گوید لو عبر بقصد التمییز کان اولی؛ البته آقاضیاء حاشیه دیگری هم دارد که نخواندم، بعد متعرضش می شویم. ایشان می گوید اشکال در اینجا قصد امر نیست. قصد تمییز ندارد. نمی تواند بگوید این مثلا واجب است، مستحب است. عرض کردم این قصد تمییزی که آقاضیاء در اینجا نوشته، فرمودند، این مبنی است بر اینکه قصد تمییز هم با قصد امر در یک رتبه باشند. با قصد وجه. قصد امر یعنی به خاطر امر الهی است. قصد وجه، لوجوبه؛ این مراد از وجه این است. و قصد تمییز یعنی قصد وجه علتش را می گوید فلسفه اش را به قول؛ قصد تمییز این که بگوید وجه وجوب چیست، تمییز لوجوب را از استحباب. عرض کردم از جمله مشایخ ما من جمله مرحوم آقای بجنوردی می فرمود اینها فرق بین قصد وجه و قصد تمییز این است که قصد وجه در کل عبادت است؛ قصد تمییز در اجزاء است. با این مطلب آقاضیاء نیست، آن چیز دیگری، در همین بحث ها هم عرض کردیم. اگر مثلا در حال نماز می گوید من قنوت می خوانم لاستحبابه، سوره می خوانم لوجوبه، ذکر رکوع لوجوبه، آن مثلا صلوات علی رسول الله (ص) لاستحبابه. تمام اجزاء را قصد بکند که کدام وجوب، کدام استحباب، این قصد تمییز است. این عبارت ایشان آقای مرحوم آقای بجنوردی این طور می فرمایند که در کلمات فقهاء این جور است.

لکن مرحوم آقاضیاء می گوید نه، اینجا قصد امر و قصد تقرب مشکل ندارد. قصد تمییز مشکل دارد. لان ما نحیل فی الاحتیاط، این نحیل یعنی محال می دانیم. آنچه را که ما در باب احتیاط محال می دانیم، رحمة الله علیه، کار به کجا رسیده. لان ما نحیل فی الاحتیاط هو قصد التمییز. آن که در احتیاط ممکن نیست قصد تمییز است که آیا واجب است یا نه. و الا فلا قصور فی التقرب برحاء، قصد تقرب می شود کرد، برحاء همان طور که آقای خویی فرمودند برحاء.

ولا فی قصد الوجه ولو رجاء؛ هم قصد وجه می شود هم قصد تقرب می شود. تقرب به رجاء امر، قصد وجه هم رجاء. خیلی عجیب است از مرحوم آقاضیاء حالا ایشان به قول خودشان محیل، حال و استحاله؛ آن آقایانی هم که می گویند استحاله دارد، خب می گویند همین مطلب استحاله دارد، به تعبیرشان استحاله. می گویند تقرب به رجاء امر نمی شود. چه جور می شود به رجاء امر شما تقرب پیدا بکنید. تقرب به امر می شود. پیغمبر اکرم (ص) در حجة الوداع فرمودند، سندش هم علی ما بیالی معتبر است. سنی ها هم دارند، ما هم داریم حالا



با اختلافات. ما من شیء یقربکم الی الجنة و یبعدکم یا یباعدکم؛ چون هر دو متن هست. یبعدکم او یباعدکم عن النار الا وقد امرتکم به؛ پس نکته امر است.

و ما من شیء یقربکم الی النار و یبعدکم عن الجنة الا وقد نهیتکم عنه؛ پس این که ایشان می گوید تقرب به رجاء الامر، نه به رجاء الامر نیست، به واقع امر است. آن که می گوید امکان دارد، آن می گوید نخیر امکان ندارد. شما چطور تقرب به درگاه خدا پیدا می کنید؟ با رجاء و احتمال، وقتی نگفته، اثبات نشد نگفته، اگر اثبات نشد که چنین مطلبی گفته، چطور می خواهید به او تقرب بکنید، چطور می خواهید به او نزدیک بشوید اصلا؟ این چه تقریبی است، خیالی است.

غرض اینکه آفاضیاء نوشته نسخه صحیحش تمیز است و الا قابل تصور است. آن دو تا قابل تصور است. اگر اشکال هست در کلش است.

و ذلک یتوقف علی علی العلم بالامر تفصیلا او اجمالا؛ بعد ایشان جواب می دهد یعنی توضیح می دهد حالا من دیگر توضیح را نمی خوانم. جواب ایشان؛ ولكن الانصاف، مرحوم نائینی، ما کان ینبغی ان یجری هذا الاشکال علی قلم الشیخ رحمه الله فضلا عن ان یختاره و یقویه، فانه قد تقدم منا فی مبحث القطع ان للامثال مراتب اربع، احدها، اینجا احداها باید می گفت چون مونث است. احداها الامثال العلمی التفصیلی، ثانیها نوشته، ثانیها باید می فرمود. الامثال العلمی الاجمالی که اسمش احتیاط است. و ثالثها الامثال الظنی، رابعها، الامثال الاحتمالی. و هذه المراتب الاول مترتبة عند العقل حسب ترتبها فی الذکر؛ خب ایشان هم روشن نیست مطلبی که فرموده است.

ایشان امثال ضمیر را در طول بعد از امثال علمی اجمالی، با اینکه معروف الان این است که انسان، این طور نوشتند در رساله هایشان، می تواند یا مقلد باشد یا مجتهد یا محتاط؛ خب محتاط همان امثال علم اجمالی است. یا ظنی اجمالی. خب تقلید هم امثال ظنی است، تفصیلی. یا احتیاط اجتهاد، امثال ظنی. اینکه ایشان می گوید در طول هم هستند. این با این که الان مشهور است در رساله های عملیه جور در نمی آید.

بعدش هم خیلی عجیب است. بله، و رابعها الامثال الاحتمالی؛ خب این اول کلام است. می گوید ما گفتیم؛ خب شما فرمودید، آنها قبول ندارند. عجب حرفی است. ایشان می گوید ما گفتیم که امثال احتمالی رتبه چهارم است. خب فرمودید شما، خب قبول نداریم. آن آقایان مرحوم شیخ می گوید قبول نداریم که امثال احتمالی است.

و علی کل حال بعد تعذر المراتب الثلاث من الامتثال التفصیلی، تصل النوبه الی الامتثال الاحتمالی؛ چرا تصل النوبه، خب انسان ترکش می کند. اگر ثابت نشد که این عمل مستحب است، چرا این انسان امتثال احتمالی انجام بدهد؟ امر ثابت نشد، می گوید تصل النوبه

س: اشکال مبنایی است دیگر

ج: خب همین ایشان می خواهد بگوید مسلم می گیرد. خب اینها اصل موضوعی است. این خود ایشان یک جوری صحبت می کنند کأنما این مسائل مسلم است. خب آنها همین ها را قبول ندارند. تعجب است از ایشان.

و العقل يستقل بحسنه، کجا يستقل العقل بحسنه؟

و یکون ذلک امثالاً للامر الواقعی علی تقدیر وجوده، آقای خوبی هم این را قبول نکردند. ایشان فرمودند امثال برای خود امر احتیاطی است نه برای امر واقع.

و لا يتوقف حقيقة الامتثال علی قصد الامر التفصیلی، و الا كان اللازم عدم حصول الامتثال فی موارد العلم الاجمالی. به هر حال در موارد علم اجمالی تصویر دیگری دارد. بالاخره می داند یکی هست یکی نیست. آقا ضیاء هم اشکال را قبول کرده. آقا ضیاء می گوید لا قصور فی الالتزام؛ حالا فرض کنید در علم اجمالی هم قبول نکنید. ثم ماذا. ما الان عده ای از اصول ها و اخباری ها داریم که علم اجمالی را منجز نمی دانند. چه اخباری چه اصولی علم اجمالی را مثل شبهه بدویه می دانند. ثم ماذا. ایشان می گوید لا قصور فی الالتزام بهذا التالی، حالا ملتزم بشویم که امثال نمی شود.

و لذا نمنع عن الاحتیاط فیما يستلزم التکرار المعلوم اختصاصه بصورة العلم، اختصاصی به صورت علم اجمالی ندارد، چون ممکن است بدون علم اجمالی هم و تکرار نشود.

علی ای حال کیف ما کان مطالبی، بعد هم در علم اجمالی جواب دیگری دارد که بعد عرض می کنم.

به هر حال آقا ضیاء که می گوید، خب ثم ماذا، علم اجمالی را قبول نکنیم. خیلی تعجب آور است از مرحوم نائینی. خب این باید مرحوم تا اینجا که خواندیم، بله، البته بعد هم یک توهم و جوابی داده. مرحوم آقا ضیاء، دیگر چون وقت تمام شد به خاطر تشیع این مرد بزرگوار. مرحوم آقا ضیاء گفته عدم، من مقدمه اش را بخوانم فردا توضیحش را بدهم.

عدم الريب فى رجحان الاحتياط يقتضى حسنه حتى مع عدم مصلحة الواقع؛ حتى با اینکه مصلحت؛ و حينئذ نسلل بانه من مناط فى حسنه؛ اين كلا بايد سوال بشود. خوب شد آقا ضياء از اين راه وارد شد. آقا ضياء مى پرسد مناط در حسن احتياط چیست. چرا مى گویند احتياط اصلا.

بانه من مناط فى حسنه، نکته حسن احتياط چیست. بعد ديگر وارد احتمالات مى شوند. البته در نهاية الافكار ایشان، ایشان اين تنبيه را دارند. دو صفحه هم، خیلی طولانی نوشتند نسبتاً و خیلی جمع و جور نوشتند انصافاً خیلی در نهاية الافكار تقريب ایشان آقا ضياء خیلی جمع و جور و به يك معنای روشن تر از حاشیه‌هایی است که اینجا بر کتاب مرحوم نائینی زدند، بر تقریرات مرحوم نائینی. آقایان اگر خواستند آنها را هم نگاه کنند، فردا ما انشاء الله این را مى خوانیم.

وصلی الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين